

Normative Analysis of Logical Validity

Masoud Alvand*

Abstract

The main problem of this article is logical validity analysis. According to Field, the necessary condition for intertheoretic logical validity of an argument is normative restrictions on belief in the premises and conclusion of that argument. However, the traditional view is that lexically valid arguments are not logically valid, despite applying such restrictions on beliefs, and therefore the said condition cannot be considered sufficient for logical validity. A large part of this article is devoted to examining this traditional view. It is believed that the distinctive feature of logical arguments from arguments made in other scientific branches is the formality of logical arguments. In this article, we examine what the formality of logic means and show that the belief in the logical invalidity of lexical arguments can be something of a dogma. We show that the belief in the logical invalidity of such arguments is something of a dogma. In this case, the acceptance of normative restrictions on the belief in the premises and conclusion of an argument can be considered a necessary and sufficient condition for intertheoretical logical validity.

Keywords: logical validity, normativity of logic, logical argument, lexical argument, logical constant, formality of logic.

* postdoc researcher in logic, Department of humanity, faculty of philosophy, university of Isfahan,
alvandm@gmail.com

Date received: 2022/09/03, Date of acceptance: 2022/12/06



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تحلیل هنجاری از اعتبار منطقی^۱

مسعود الوند*

چکیده

مساله اصلی این مقاله تحلیل اعتبار منطقی است. از نظر فیلد شرط لازم برای اعتبار منطقی بینانظری یک استدلال عبارت از قیود هنجاری بر باور به مقدمات و نتیجه آن استدلال است. با این حال، دیدگاه مرسوم آن است که استدلالهای معتبر لغوی، علی‌رغم اعمال چنین قیودی بر باورها، منطقیاً معتبر نیستند و بنابراین نمی‌توان شرط مذکور را برای اعتبار منطقی کافی دانست. بخش زیادی از این مقاله صرف بررسی این دیدگاه مرسوم می‌شود. اعتقاد بر این است که فصل تمایز استدلالهای منطقی از استدلالهای انجام شده در سایر شاخه‌های علمی صوری بودن استدلالهای منطقی است. در این مقاله بررسی می‌کنیم که صوری بودن منطقی به چه معناست و نشان می‌دهیم که اعتقاد به عدم اعتبار منطقی استدلالهای لغوی چیزی از سنخ دگم است. در اینصورت می‌توان پذیرش قیود هنجاری بر باور به مقدمات و نتیجه یک استدلال را شرط لازم و کافی برای اعتبار منطقی بینانظری محسوب کرد.

کلیدواژه‌ها: اعتبار منطقی، هنجارمندی منطقی، استدلال منطقی، استدلال لغوی، ثوابت منطقی، صوری بودن منطقی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* پژوهشگر پسا دکتری منطق، گروه فلسفه دانشگاه اصفهان، alvandm@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۱۵



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

اختلاف نظامهای منطقی گوناگون بر سر اعتبار یک صورت استنتاجی از جمله مهمترین موارد اختلاف نظریات منطقی است. برای مثال، استنتاج B از $A \wedge \sim A$ در نظام منطق کلاسیک معتبر است ولی منطقدان فراسازگار چنین استنتاجی را معتبر نمی‌داند؛ یا استنتاج P از $\sim \sim P$ در منطق کلاسیک معتبر و در نظام منطق شهودی نامعتبر است. با این حال، اعتبار یک استنتاج در یک نظام منطقی و نامعتبر بودن آن در نظامی دیگر مناقشه برانگیز نیست؛ چرا که هر نظام منطقی با معنی‌شناسی خاص خود از ثوابت منطقی یک استنتاج را معتبر یا نامعتبر می‌داند. آنچه سؤال برانگیز است این است که منطقدان فراسازگار چگونه می‌تواند مخالفت خود را در نامعتبر دانستن یک استنتاج به منطقدان دیگری اعلام کند که معتقد به نظام منطقی او نیست؛ یا منطقدان شهودی چگونه می‌تواند نامعتبر بودن یک استنتاج را به منطقدانی کلاسیک ثابت کند که بعضی قواعد استنتاج او را قبول ندارد.

در اینحالت یا باید «اعتبار منطقی» را مفهومی درونی برای نظامهای مختلف منطقی بدانیم، که در اینصورت مناقشه آنها را بر سر اعتبار یک استنتاج صرفاً اشتراک لفظی خواهد بود؛ یا اگر این مناقشه اشتراک لفظی نیست و پای اختلافی واقعی در میان است باید فهم مشترکی و رای تحلیل‌های مختلف گرایش‌های منطقی متفاوت از «اعتبار منطقی»، وجود داشته باشد که اختلافها بر سر آن معنی پیدا کند. فارغ از اینکه موضعی وحدت‌گرایانه یا تکثرگرایانه در قبال نظامهای منطقی داشته باشیم، مساله توضیح اختلاف منطقی میان نظامهای مختلف منطقی موضوعی مهم است. مساله در مورد موضع وحدت‌گرایانه مشخص است. بعلاوه می‌توان دیدگاهی تکثرگرایانه نسبت به منطق داشت ولی اختلاف میان نظامهای منطقی را واقعی پنداشت: اهمیت اعتبار یا عدم اعتبار منطقی یک استنتاج گاه محدود به آن نظام منطقی باقی نمی‌ماند و نتیجه آن در بیرون آن نظام اهمیت می‌یابد. برای مثال، ریاضیات شهودگرایانه و ریاضیات کلاسیک را در نظر بگیرد. این دو نظام ریاضی علی‌رغم تشابهات در مواردی همچون برداشتشان از بی‌نهایت با هم اختلافی عمیق دارند که برگرفته از پذیرش یک قاعده یا استنتاج به عنوان قاعده یا استنتاجی معتبر است. در اینحالت یا باید دفاعیات برآور از ریاضیات شهودی در برابر ریاضیات کلاسیک را بیانگر اختلافی واقعی دانست یا اینکه اساساً سخنان او را بی‌معنی پنداشت.

در اینجا به دو نکته اشاره می‌کنم که لازم است در سراسر مقاله از آنها غافل نشویم. نخست آنکه هر جا در این مقاله از استدلال و اعتبار آن سخن رفته استدلال در زبان طبیعی و اعتبار آن در این زبان است نه در زبان نظام منطقی خاص. دوم آنکه در مورد فهم مشترک از اعتبار

تحلیل هنجاری از اعتبار منطقی (مسمود الوند) ۵

منطقی از این نظر مک‌فارلین پیروی می‌کنم که ما دریافتی پیشا نظری (pre theoretic) از اعتبار منطقی، نداریم؛ بلکه اعتبار منطقی یک استدلال و تمایز آن با صحت (soundness) یک استدلال را در خلال آموزشهای منطقی یاد گرفته‌ایم و احتمالاً کمی زمان برده تا متوجه شویم اعتبار یک استدلال به مواد مقدمات و نتیجه آن بستگی ندارد. بنابراین این دیدگاه مک‌فارلین را پذیرفته‌ام که ما مفهومی پیشا نظری از اعتبار منطقی، نزد خود نداریم ولی واجد فهم مشترکی از آن هستیم که آن را مفهومی بینانظری (inter theoretic) در نظر می‌گیرد (MacFarlane(2017), p.5). در سراسر این مقاله هرگاه از اعتبار منطقی سخن گفته‌ام منظور این نوع اعتبار است که وابسته به هیچکدام از نظامهای منطقی نیست.

بخشهای مختلف این مقاله بصورت زیر تدوین یافته است. در بخش دوم نظر فیلد در توضیح اختلاف منطقی را بررسی کرده‌ایم. از نظر فیلد شرط لازم برای اعتبار بینانظری اعمال قیود هنجاری بر باور به مقدمات و نتیجه آن استدلال است. با این حال، استدلالهای معتبر لغوی (lexical)، علی‌رغم اعمال چنین محدودیتهایی بر باورها، منطقاً معتبر شمرده نمی‌شوند. این موضوع را بعنوان مانعی بر سر کافی دانستن شرط مذکور برای ارائه تحلیلی کامل از اعتبار منطقی می‌دانند. در بخش سوم این مقاله، که قسمت اعظم این مقاله را به خود اختصاص داده، ضمن بررسی مفهوم اعتبار منطقی اولاً ملاحظه می‌کنیم که چرا استدلالهای لغوی معتبرند و ثانیاً نشان می‌دهیم این استدلالها به همان معنایی معتبرند که استدلالهای منطقی. در اینصورت، به شرط آنکه استدلالهای این بخش قانع‌کننده باشند، اعتقاد به عدم اعتبار منطقی چنین استدلالهایی صرفاً چیزی از سنخ دگم خواهد بود و بنابراین می‌توان پذیرش محدودیتهای هنجاری بر باور به مقدمات و نتیجه یک استدلال را به عنوان تحلیلی کامل از اعتبار منطقی پذیرفت.

۲. نظر فیلد درباره اختلاف منطقی و ملاحظاتی در این باره

فیلد مفهوم اعتبار، را نخستین (primitive) انگاشته و همچون نقیض، عطف و سایر ثوابت منطقی، خود آن را تعریف نشده باقی می‌گذارد (Field (2015), p.42)؛ ولی معتقد است که آنچه فی الواقع منطقدانها بر سر آن اختلاف دارند، نقش اعتبار در اعمال قیودی هنجاری (normative constrains) است که بر باور به مقدمات و نتیجه یک استدلال معتبر اعمال می‌کند:

(*) اگر استدلالی معتبر باشد آنگاه بدون باور کامل به نتیجه نباید مقدمات آن را بطور کامل

باور کنیم. (Field (2015), p.43)

اگرچه فیلد در مواجهه با مسائلی کلاسیک همچون پرهیز از انباشت (clutter Avoidance) باورها و پارادکس پیشگفتار (Preface paradox) بجای باور کامل به مقدمات و نتیجه از درجات باور سخن می گوید، با بیان (*) بر آن است که «ایده زیربنایی در اینجا این است که اختلاف درباره اعتبار (تا آنجا که صرفاً اشتراک لفظی نباشد)، عبارت از اختلاف درباره قیودی است که بر نظام بارهایمان اعمال می شود» (Field (2015), p.42). مفهوم «اعتبار» بکار رفته در (*) «اعتبار منطقی» بینانظری (یا از نظر فیلد اعتبار واقعی) (Field (2015), pp34-5) است که وابسته به هیچ نظام منطقی نیست و از این رو از نظر فیلد شرط لازم برای اعتبار بینا نظری یک استدلال آن است که بدون باور به نتیجه نباید مقدمات آن را باور کرد. در اینصورت فیلد بجای تحلیل مفهوم «اعتبار منطقی» و قراردادن آن به عنوان مبنایی برای توضیح اختلاف منطقی، به این پرسش پاسخ می دهد که یک استدلال معتبر اصولاً به چه کار می آید و آن را مبنایی برای توضیح اختلاف منطقی در نظر می گیرد.

با این حال مک فارلین معتقد است که طرح فیلد در توضیح اختلاف منطقی بر حسب قیود هنجاری بر باورها، به عنوان شرط لازم ناقص است و تکمیل این طرح نیازمند آن است که این شرط را کافی هم بدانیم. برای درک استدلالهای مک فارلین لازم است به این سخن فرگه در مورد شأن هنجارین منطق توجه کنیم که:

منطق همچون اخلاق می تواند علمی هنجاری محسوب شود. برای رسیدن به حقیقت به عنوان یک هدف، چگونه باید بیاندیشیم؟ انتظار داریم که منطق به این پرسش پاسخ دهد ولی از آن نمی خواهیم که به موضوعات خاص شاخه های مختلف معرفت بپردازد. برعکس، وظیفه ایی که به منطق محول می کنیم فقط این است که در نهایت کلیت بگوید که برای اندیشه ایی، فارغ از اینکه درباره چه موضوعی باشد، چه برقرار است. (Frege(1979), p.138)

به نظر مک فارلین اگر قرار است که ادعای فرگه مبنی بر شأن ویژه هنجارین علم منطق را در برابر سایر علوم بپذیریم، باید امکان یک تحلیل هنجاری یا دست کم تحلیل جزئی هنجارین از اعتبار وجود داشته باشد (MacFarlane(2017), p.7). بدین طریق به نظر می رسد که فیلد با در نظر گرفتن شرط لازم برای اعتبار بینانظری بر حسب قیود هنجاری تحلیل جزئی را پذیرفته است. حال سوال این است که چرا او از پذیرش یک تحلیل کامل از اعتبار بر حسب قیود هنجاری طفره می رود؟ ممکن است بگوییم که او شرط کافی برای این موضوع را در دسترس نمی بیند. اما این دلیلی نیست که خود فیلد ارایه می کند:

تحلیل هنجاری از اعتبار منطقی (مسعود الوند) ۷

«تلاش نمی‌کنم در مورد این موضوع [تعریف اعتبار منطقی بوسیله قیود هنجاری] بحث جدی کنم، ولی به نظرم تعریف اعتبار، با عبارتهای هنجاری که محتوای دقیق آنها خیلی واضح نیست، پالودگی منطقی را آلوده می‌کند.» (Field (2015), p.55)

ولی مک‌فارلین پاسخ می‌دهد که:

اگر پالودگی منطقی با ارائه تعریف کاملی از اعتبار بر حسب [قیود] ناپاک هنجاری آلوده می‌شود، با ارائه تعریف جزئی بر حسب [قیود] ناپاک هنجاری پالودگی منطقی آلوده نمی‌شود؟ اگر یکی را قبول کنید، مجبورید بپذیرید که درک کاملی از مفهوم اعتبار نیازمند استفاده از مفاهیم هنجارین ناپاک است. (MacFarlane(2017), pp11-12).

فیلد ادعا می‌کند که اگر دو طرف دعوی بر سر اعتبار یک استنتاج با هم موافق نباشند، ولی در مورد باور به مقدمات و نتیجه آن استدلال دقیقاً قیود هنجارین یکسانی را بر باور(یا درجات باور) قبول کنند، اختلاف آنها واقعی نیست، بلکه صرفاً یک اشتراک لفظی بر سر مفهوم اعتبار است (Field(2009a), p.357). در اینصورت روشن است که فیلد پذیرفته است که توافق بر سر قیود هنجارین به مقدمات و نتیجه یک استدلال باید توافق بر سر اعتبار آن استدلال را در پی داشته باشد و در غیر اینصورت آن اختلاف صرفاً اشتراک لفظی است. بنابراین، از نظر مک‌فارلین، فیلد، خواسته یا ناخواسته، پذیرفته است که مفهوم اعتبار با قیود هنجارین بر باورها اشباع می‌شود و شرط لازم و کافی برای آن است (MacFarlane(2017), p.12).

بعلاوه، مک‌فارلین نشان می‌دهد که فیلد در یکی از استدلالهای مهم خود علیه برداشت ضرورتاً صدق نگه‌دار بودن، از اعتبار منطقی، شرط کافی بودن قیود هنجاری برای اعتبار، را پیش فرض گرفته است (MacFarlane(2017), 15,16): پارادکس کاری (Curry paradox) از جمله پارادکسهای مبتنی بر نظریه صدق است که برای سد کردن راه بروز چنین پارادکسی عموماً قاعده معرفی شرط را کنار می‌گذارند. ولی فیلد نشان می‌دهد که کنار گذاشتن قاعده معرفی شرط فقط زمانی از بروز پارادکس کاری جلوگیری می‌کند که صدق نگه‌دار پنداشتن یک استدلال معتبر را نیز کنار بگذاریم. در اینصورت مک‌فارلین یک دوراهی تشخیص می‌دهد: یا باید اعتبار را با صدق نگه‌دار بودن یکی بگیریم و استدلال مذکور را نامعتبر بدانیم یا آن را معتبر دانسته ولی صدق نگه‌دار ندانیم. در اینحالت، پاسخ فیلد برای انتخاب گزینه دوم باز هم این است که اگر باورهای خود را تحت قیود هنجارین مقدمات و نتیجه یک استدلال بدانیم و از اعتبار آن استدلال سرباز زنیم، کاری خلاف عرف یا عجیب انجام داده‌ایم (Field(2015), p.40). اکنون اگر بپرسیم چرا انجام چنین کاری عجیب است، فقط یک جواب قابل قبول وجود

خواهد داشت: پذیرش قیود هنجاری بر باورها به مقدمات و نتیجه یک استدلال شرط کافی برای اعتبار بینانظری آن استدلال است. در اینصورت مک‌فارلین استدلال می‌کند که فیلد با بیان (*) قیود هنجاری بر باور به مقدمات و نتیجه یک استدلال را شرط لازم برای اعتبار بینانظری می‌داند و با بیان چنین استدلالهایی کافی بودن آن را نیز پیش فرض گرفته است (MacFarlane(2017), p.16).

اگرچه عدم تمایل فیلد برای تحلیل کامل اعتبار منطقی بر حسب قیود هنجاری بر باورها به دسترس‌پذیری شرط کافی مربوط نمی‌شود، به نظر می‌رسد که مشکل بالقوه ارائه چنین تحلیلی همین شرط کافی باشد: استدلالهای لغوی مانند «اگر این سیب قرمز بنابراین این سیب رنگین است»، از جمله استدلالهایی هستند که بطور مرسوم آنها را منطقیاً معتبر نمی‌دانند، حال آنکه از نظر اعمال قیود هنجاری بر باور به مقدمه و نتیجه آن پیامدی یکسان با استدلالهای منطقیاً معتبر دارد. برای مثال، درست به همان شکل که باید باور کنم که بیژن در خانه مشغول باغبانی است، اگر باور دارم که بیژن در خانه است و در خانه مشغول باغبانی است، باید باور داشته باشم که این سیب رنگین است هرگاه باور دارم که این سیب قرمز است. در اینصورت به نظر می‌رسد که اعمال قیود هنجاری بر باور به مقدمات و نتیجه یک استدلال معتبر تنها خصیصه استدلالهای منطقیاً معتبر نیست و استدلالهای لغوی نیز چنین کارکردی دارند. این امر عموماً به عنوان مانعی بر سر راه ارائه شرط کافی برای اعتبار منطقی بوسیله قیود هنجاری بر باورها و در نتیجه تحلیل کاملی از اعتبار منطقی نگریسته شده است.

در ادامه، در قسمت اول از بخش سوم به این پرسش پاسخ می‌دهیم که استدلالهای لغوی خصوصیتی دارند که آنها را منطقیاً معتبر نمی‌دانند. پس از آن، در قسمت دوم از این بخش اعتبار استدلالهای لغوی را بررسی کرده و در قسمت سوم با استفاده از ویژگی (های) استدلالهای منطقیاً معتبر نشان می‌دهیم که نمی‌توان تمایز قاطعی بین استدلالهایی که آنها را منطقیاً معتبر شمرده و استدلالهای لغوی بر نشاناند و استدلالهای لغوی دقیقاً به همان معنایی معتبرند که استدلالهای منطقیاً معتبر. استدلالهای این بخش برگرفته از انواع استدلالهای قدیم و جدید موجود در ادبیات این بحث است. روشن است که اگر استدلالهای این بخش قانع کننده باشد، مانع اصلی بر سر کفایت شرط قیود هنجاری بر باورها برای اعتبار منطقی برداشته شده و می‌توان ادعا کرد که تحلیل کاملی از اعتبار منطقی بر حسب قیود هنجاری بر باور به مقدمه(ات) و نتیجه آن حاصل می‌شود.

۳ چرا استدلال‌های لغوی را منطقاً معتبر نمی‌دانند

اعتقاد بر این است که استدلال منطقاً معتبر استدلالی است که بخاطر صورت (Form) خود معتبر باشد. بنابراین اگر مثلاً ویژگی یک استدلال منطقاً معتبر را صدق نگه‌دار بودن آن بدانیم، این برداشت از وجه تمایز اعتبار منطقی بر آن است که این ویژگی بخاطر صورت آن استدلال برآورده می‌شود. در این حکم به ظاهر ساده برای اعتبار منطقی یک استدلال دست‌کم دو موضوع باید روشن شود: نخست اینکه اعتبار منطقی یک استدلال بخاطر صورت آن است، (یا به اختصار صورتی بودن منطقی) دقیقاً به چه معنا است. دوم آنکه چه برداشتهایی از صدق نگه‌دار بودن یک استدلال وجود دارد. درک پرسش اخیر و پاسخ آن منوط به پاسخ به پرسش اول است.

اعتقاد مرسوم بر این بوده است که صورت یک استدلال مرکب از دو بخش اساسی است: بخش اول شامل اجزایی ثابت است که تعیین‌کننده صورت منطقی (logical form) آن استدلال است و بخاطر معنای این اجزا است که نتیجه را منطقاً برآمده از مقدمات می‌دانیم و اغلب آنها را واژگان (ثابت یا عبارات) منطقی (logical terms) می‌نامند. در مقابل، بخش دوم از اجزایی متغیر تشکیل یافته که قابل جایگزینی با همه عباراتی هستند که از نظر گرامری با آنها در یک دسته قرار می‌گیرند و آنها را واژگان (ثابت یا عبارات) نامنطقی (non logical terms) (درمقابل واژگان منطقی) می‌خوانند. بر این اساس صورت منطقی استدلال بیژن در خانه است و در خانه مشغول باغبانی است بنابراین بیژن در خانه مشغول باغبانی است، عبارتست از A و B بنابراین A ، که A و B بصورت شماتیک نماینده اجزائی هستند که قابل جایگزینی هستند و، همان بخش غیرقابل تغییر است: در صورتیکه بجای بیژن، در خانه بودن، و مشغول باغبانی بودن، اجزاء گرامری متناسبی در هر مدلی جایگزین شوند، با توجه به شرایط صدق (satisfaction condition) یا معنای A ، و B ، هر استدلالی با این صورت منطقی استدلالی معتبر است.

این برداشت از صورتی بودن منطقاً با دو مسأله مهم روبروست: نخست آنکه اجزاء قابل تغییر یا واژگان نامنطقی و اجزاء غیرقابل تغییر یا واژگان منطقی در یک استدلال چگونه قابل تفکیک هستند و آیا می‌توان معیاری برای تمایز قاطع بین آنها ارائه کرد. روشن است که انتخاب اینکه کدام واژگان را واژگان منطقی و کدام را واژگان نامنطقی در نظر بگیریم بطور مستقیم در معتبر یا نامعتبر دانستن یک استدلال مؤثر است. برای مثال، اگر تارسکی، فرگه، و منطقدان بودن، را واژگانی منطقی بدانیم، استدلال تارسکی منطقدان است بنابراین فرگه منطقدان است، بخاطر صورت خود معتبر خواهد شد: زیرا فاقد اجزاء قابل جایگزینی است که در برخی مدلهای

ارضاء نشود. مساله دوم آنستکه چه چیزهایی قابل جایگزینی بجای واژگان نامنتقی هستند. برای مثال، استدلال «همه سگها حیوان هستند بنابراین بعضی حیوانات سگ هستند» استدلالی معتبر است، هرگاه عبارات نامنتقی را قابل جایگزینی با عبارات فاقد مصداق بدانیم و نامعتبر است، هرگاه عبارات نامنتقی را فقط قابل جایگزینی با عبارات دارای مصداق منظور کنیم (مشروط بر آنکه از «بعضی» تعبیر وجودی کنیم نه جانشینی!).

این دو مساله و بویژه مساله اول بخش زیادی از ادبیات مباحث فلسفی درباره فرم منطقی یک استدلال و پیامد منطقی را به خود اختصاص داده است. جستجو برای ارائه معیاری برای تمایز میان عبارات منطقی و نامنتقی طیف وسیعی از پاسخها را دریافت کرده است. نویسندگانی همچون (Bonny(2008), Sher(1991), Peacocke (1976) تلاش کرده‌اند که معیاری دقیق برای این تمایز ارائه دهند. با این حال، مک‌فارلین در تحقیقی مفصل همه نظریات موجود درباره مساله تمایز ثوابت منطقی را بررسی کرده و نشان داده که هرکدام با چه مشکلاتی روبرو هستند. ولی، بخاطر اهداف این مقاله، فرض می‌کنیم که تمایز ثوابت منطقی از نامنتقی ممکن است. از جمله نظریات متاخر درباره معیاری برای گزینش میان ثوابت منطقی و نامنتقی نظریه ثبات جایگشتی (permutation invariant) است. شر از مدافعان این نظریه معیار برگزیدن ثوابت منطقی را چنین بیان می‌کند:

خاصه (property) n -موضعی P ، از سطح m^2 ، تحت همه جانشانی‌های افراد نامنتقی P یا ثابت است اگر و تنها اگر برای هر دامنه‌ای از افراد، همچون D ، و هر استدلال A از P (در D)، A خاصه P را (در D) داشته باشد اگر و تنها اگر تصویر A تحت هر جانشانی R از افراد در D خاصه A را (در D')، تصویر D تحت R داشته باشد. (Sher(2021).p.24)

به بیان ساده، تفاوت ثوابت منطقی و نامنتقی در جملات یک استدلال به حساسیت یا عدم حساسیت یک خاصه نسبت به جایگزینی افراد در دامنه مورد نظر بستگی دارد. برای مثال، استدلالی را در نظر بگیرید که یکی از مقدمات آن «بیژن عاشق منیژه است» باشد. روشن است که با جایگزین کردن افراد دیگری در دامنه مورد نظر بجای بیژن و منیژه، جمله متناظر برقرار نبوده و بنابراین خاصه «عاشق بودن» نسبت به جایگزینی‌های متناسب در استدلال مذکور حساس بوده و بدون متغیر نمی‌ماند. در مقابل برای خاصه «اینهمانی»، در x همان x است، مهم نیست که کدام شی‌ای از دامنه تعریف بجای x جایگزین شود و برای هر شی‌ای صادق خواهد بود. بنابراین این خاصه در تمام چنین جایگزینی‌هایی از دامنه مورد نظر برای استدلال

تحلیل هنجاری از اعتبار منطقی (مسعود الوند) ۱۱

مربوطه حساس نبوده و بدون تغییر خواهد ماند. در اینصورت، خاصه عاشق شدن عبارتی نامنتقی و خاصه اینهمانی عبارتی منطقی خواهد بود.

اکنون بازمی‌گردیم به اینکه چرا عموماً استدلال، این سبب قرمز است بنابراین این سبب رنگین است، (به عنوان یک نمونه استدلال که بطور لغوی معتبر است) را منطقی معتبر نمی‌دانند. روشن است که اگر خاصه‌های 'قرمز بودن' و 'رنگین بودن' را ثوابت منطقی در نظر بگیریم، این استدلال بخاطر صورت خود منطقی معتبر خواهد بود: فرم منطقی این استدلال بصورت x قرمز است بنابراین x رنگین است، خواهد بود که با جایگذاری یکنواخت اشیایی از دامنه مورد نظر بجای x ، نمونه‌هایی معتبر از این صورت استدلالی بدست می‌آید. ولی با توجه به معیار ثبات جایگشتی برای تفکیک میان ثوابت منطقی و نامنتقی، انتخاب خاصه‌های مذکور به عنوان ثوابت منطقی بلاوجه است: قرمز بودن و رنگین بودن برای همه جایگزینی‌های افراد در دامنه مورد نظر جملات x قرمز است، و x رنگین است، را صادق نمی‌کند و بنابراین این خاصه‌ها در همه جایگزینی‌ها در دامنه مورد نظر برای این استدلال نامتغیر باقی نمی‌مانند. در اینصورت با توجه به اینکه در استدلال، این سبب قرمز است بنابراین این سبب رنگین است، نمی‌توان ثابتی منطقی در آن تشخیص داد، صورت منطقی برای آن وجود نداشته و این استدلال منطقی معتبر نیست.

اما آیا این بدین معنی است که استدلال، این سبب قرمز است بنابراین این سبب رنگین است، نامعتبر است؟ آیا عدم وجود یا بهتر بگوییم عدم تشخیص ثوابت منطقی در این استدلال نشان می‌دهد که این استدلال نامعتبر است. در واقع آنچه تا بحال نشان داده‌ایم این است که این استدلال فاقد خصوصیات لازم برای آن است که آن را منطقی معتبر بدانیم. روشن است که برای نشان دادن عدم اعتبار یک استدلال، و از جمله عدم اعتبار منطقی یک استدلال، لازم است که مثال نقض برای آن ارائه شود. بنابر تعریف، مثال نقض برای اعتبار یک استدلال عبارتست از استدلالی با همان صورت که مقدماتی صادق و نتیجه‌ای کاذب دارد. منظور از صورت در این تعریف صورت منطقی است. ولی چنان که گفتیم ثابت(های) منطقی در استدلال لغوی مذکور وجود ندارد که بتوان صورت منطقی آن را تعیین کرد. در اینصورت چگونه می‌توان مثالی نقض برای آن ارائه کرد؟ در واقع به نظر می‌رسد که تمام اجزاء این استدلال متشکل از ثوابت نامنتقی است و جایگزین کردن عباراتی که در مقوله یکسان گرامری با این عبارات قرار گیرند، منجر به ایجاد استدلالی مجزا خواهد شد که از نظر صورت قابل مقایسه با این استدلال نیست: تا زمانی که صورت منطقی یک استدلال معین نشود، نمی‌توان مثال نقضی برای آن ارائه کرد. در بخش

بعد اولاً نشان می‌دهیم که، حتی بدون گزینشی میان ثوابت منطقی و نامنطقی، این استدلال معتبر است. و ثانیاً نشان می‌دهیم این استدلال نیز واجد صورتی منطقی است و بنابراین بخاطر صورت خود معتبر است.

۴. چرا استلزمهای لغوی معتبرند

تارسکی تعریف نظریه مدلی از پیامد منطقی را بصورت زیر ارائه کرده است:

«جمله X منطقیاً از جملات مجموعه K نتیجه می‌شود اگر و تنها اگر هر مدلی از مجموعه K مدلی برای جمله X نیز باشد.» (Tarski 1983a, p.147)

در مورد این تعریف معنی‌شناختی از رابطه پیامد منطقی، اچمنندی (1990) Etchemendy ملاحظه کرد که از مدل و صدق در یک مدل می‌توان دو خوانش کاملاً متفاوت داشت:

معنی‌شناسی بازنمایی (Representational semantics): مدلهای عبارتند از نمایشهای طرق مختلفی که جهان - یا وضعیتهای ممکن مختلفی - می‌توانند باشند. در این حالت، صدق یک جمله در یک مدل بدین معناست که این جمله، با معنای واقعی خود، می‌تواند در وضعیتی صادق باشد که بوسیله آن مدل نمایش داده می‌شود.

معنی‌شناسی تعبیری (Interpretational semantics): مدلهای نمایش معانی ممکن مختلفی هستند که جملات زبانمان می‌تواند داشت (معانی ممکن مختلف برای عبارات نامنطقی زبان). در این صورت صدق یک جمله در یک مدل بدین معناست که با تعبیر متفاوت از عبارات نامنطقی این جمله، در وضعیت واقعی می‌تواند صادق باشد.^۳

این دو برداشت از صدق در یک مدل دو مفهوم کاملاً متفاوت از مدلهای را به همراه دارد. در برداشت اول، معانی جملات ثابت مانده و مدلهای نمایش گونه‌های مختلفی است که جهان می‌تواند بود. در برداشت دوم، با ثابت انگاشتن جهان، مدلهای نمایش معانی مختلفی هستند که جملات می‌تواند داشت.

با توجه به این دو خوانش از صدق در یک مدل، رید (Stephen Read) نشان می‌دهد که استدلالهای لغوی نظیر بیژن مجرد است بنابراین بیژن بی‌همسر است، براساس برداشت معنی‌شناسی بازنمایی از رابطه پیامد منطقی معتبرند. براساس این برداشت از رابطه پیامد منطقی: یک استدلال معتبر است هرگاه هیچ وضعیتی ممکن وجود نداشته باشد که مقدمات در آن صادق و نتیجه کاذب باشد. (Read, 1994, p.250)

با توجه به اینکه، با حفظ معنای واقعی جملات، هیچ وضعیت ممکن نمی‌توان یافت که در آن بیژن مجرد باشد ولی بی‌همسر نباشد، چنین استدلالی معتبر است. با این حال، روشن است که این استدلال در برداشت تعبیری از معنی‌شناسی معتبر نیست: در صورتیکه «مجرد» و «بی‌همسر» را عباراتی نامنتقی بدانیم، کافیت که در جهان واقعی بجای «مجرد» و «بی‌همسر» عباراتی (همچون مرد و دوزیست) را جایگزین کنیم، بدون توجه به معنای واقعی جملات، مقدمه صادق و نتیجه کاذب باشد.

با این حال، به زعم برخی فیلسوفان منطقی در برداشت استاندارد از صوری بودن منطقی این معنی‌شناسی تعبیری است که مورد نظر بوده است: استدلال معتبر استدلالی که در هر تعبیری از عبارات نامنتقی در جهان واقعی، مقدمات صادق و نتیجه کاذب نشوند. مک‌فارلین از جمله چنین فیلسوفانی است که در مورد ترجیح معنی‌شناسی تعبیری بر بازنمایی و تاثیر عدم چنین ترجیحی بر فعالیت منطقی استاندارد می‌گوید:

در واقع، به نظر می‌رسد که یا باید مدلها اینگونه تصور کنیم یا به طور چشمگیری در فعالیت منطقی استاندارد تجدید نظر کنیم. زیرا به طور استاندارد به مدل‌های مرتبه اول اجازه می‌دهیم تا هرگونه مصداقی را به محمولات اتمی مجزا نسبت دهند. در اینصورت یک مدل ممکن است مصداق "مجرد" و "مرد" را به ترتیب مجموعه اعداد طبیعی زوج و مجموعه اعداد طبیعی فرد در نظر بگیرد. توضیح این که این امر در معناشناسی تعبیری به چه معناست آسان است: این امر بیانگر انتساب معنای عدد طبیعی زوج به «مجرد» و عدد طبیعی فرد به «مرد» است. اما در معناشناسی بازنمایی این امر، وضعیت، جهان یا وضع و حالی را نشان می‌دهد که در آن بی‌نهایت مجرد و بی‌نهایت مرد وجود دارد، اما بین این دو گروه هم‌پوشانی وجود ندارد. آیا واقعاً چنین وضع و حالی به هر معنا ممکن است؟ اگر نه، پس اگر با معناشناسی بازنمایی کار می‌کنیم، نباید چنین مدلی را بپذیریم (MacFarlane(2021), p.141-2).

مک‌فارلین در اینجا در مورد محدود کردن مدل‌های قابل قبول در برداشت بازنمایی از معنی‌شناسی سخن می‌گوید که در آنها «مجرد بودن» و «مذکر بودن» مصداق یکسانی داشته باشند و به نظر می‌رسد که این محدودیت معنی‌شناسی بازنمایی را به عنوان نقطه ضعفی در نظر می‌گیرد که فعالیت منطقی استاندارد تاب تحمل آن را ندارد. ولی سوال این است که مدلها در معنی‌شناسی تعبیری هیچ محدودیتی ندارند؟ آیا در این برداشت همه مدلها قابل (admissible models) قبولند و مدل‌های غیرقابل قبول امکان ندارند.

زینک (Zink) نشان می‌دهد که در برداشت استاندارد از صوری خواندن منطق، جدا از مساله ارایه معیاری برای تعیین ثوابت منطقی که تارسکی آن را مساله زیر بنایی تعریف خود از پیامد منطقی می‌داند، مساله تعیین مدلهایی قابل قبول در معنی‌شناسی تعبیری مساله‌ای بسیار اساسی‌تر است و هیچ توجیه سرراستی برای برداشتهای متعارف از تمایز بین مدلهای قابل قبول و غیرقابل قبول وجود ندارد (Zink(2021), p.187).

از جمله تمایزهای متعارف میان مدلهای قابل قبول و غیرقابل قبول، تمایز میان مدلهایی است که جمله‌ای را بامعنی یا بی‌معنی می‌کنند: ادعا براین است که مقوله گرامری هر واژه در یک جمله بیانگر ارزش سمانتیکی (semantic value) است که بدان نسبت داده می‌شود. برای مثال، الفاظ مفرد (individual terms) به اعضاء دامنه مورد نظر و روابط به مجموعه‌های (n-تایی) از دامنه اشاره می‌کنند. در اینصورت برای تعیین صدق و کذب مقدمات و نتیجه یک استدلال تنها تعبیری از واژگان نامنتقی قابل قبول هستند که مقوله گرامری واژگان جملات در آنها رعایت شود و مثلاً به واژگان انفرادی ارزش سمانتیکی روابط، یا برعکس، نسبت داده نشود. در اینصورت یکی از محدودیتهای مدلهای قابل قبول مبتنی بر دسته‌بندی واژگان یک جمله در مقولات گرامری خاص آنها است. اکنون استدلال، بیژن دانشجوی قدبلندی است بنابراین بیژن دانشجوی است، را در نظر بگیرید. این استدلال براساس معنی‌شناسی بازنمایی استدلال معتبری است ولی با برداشت تعبیری از معنی‌شناسی استدلالی نامعتبر است زیرا اگر در مقدمه تعبیر 'قلابی' را جایگزین واژه 'قدبلند' کنیم، با توجه به ارزش سمانتیکی 'قلابی'، مقدمه صادق و نتیجه کاذب خواهد شد. با این حال، نامعتبر شدن این استدلال در معنی‌شناسی تعبیری مبتنی بر فرض یکسان دانستن مقوله گرامری صفت اسنادی 'قدبلند' و صفاتی از نوع 'قلابی' است. روشن است اگر این صفات را متعلق به مقوله گرامری یکسانی ندانیم استدلال مذکور در معنی‌شناسی تعبیری نیز معتبر خواهد بود. بنابراین اینکه کدام مدل قابل قبول و از این رو کدام جمله صادق است وابسته به انتخاب این است که چه واژه‌ایی را متعلق به چه مقوله گرامری بدانیم.

اگرچه محدودیتهای گرامری تعابیر لازمند، ولی کافی نیستند؛ مضاف بر محدودیت گرامری، تعابیر باید یکنواخت (uniform) باشند: همه ظهورات یک واژه باید بطور یکسان تعبیر شود. ولی یکسان بودن شکل نوشتاری (typographical) واژه‌ها در زبان طبیعی نمی‌تواند شرط کافی برای یکسان بودن آن واژه‌ها باشد. مثالی از استراسون در این زمینه مساله را روشن می‌کند: استدلال 'اگر بیژن بیمار است، آنگاه بیژن بیمار است' را در نظر بگیرید. اگر شکل نوشتاری

واژه 'بیمار'، شرط کافی برای یکی بودن این واژه در مقدمه و تالی باشد، این استدلال در هر تعبیری یکنواختی از 'بیمار' و 'بیژن'، معتبر است. اما اگر منظور از 'بیمار'، در مقدمه بیماری روانی و در تالی بیماری جسمی باشد، علی‌رغم شکل نوشتاری یکسان این واژه در مقدمه و تالی، نباید تعابیر یکسانی از آنها صورت گیرد و بنابراین استدلال بالا منطقی معتبر نخواهد بود. از نظر زینک، شرط یکسان بودن شکل نوشتاری (یا فیزیکی) حتی شرط لازم برای یکسان بودن دو رخداد از یک واژه نیست: در مورد استدلال 'منیژه جادوگر است یا منیژه جادوگر نیست'، چیزی بیشتر از این نمی‌توان گفت که دو واژه 'منیژه'، در مقدمه و تالی شبیه یکدیگرند؛ و با توجه به ابهام (vagueness) مفهوم شباهت (similarity)، نمی‌توان مفهوم اعتبار منطقی را بر چنین مفهوم مبهمی بنا کرد (Zinke(2021), p.195). بنابراین از نظر زینک تنها راه این است که شرط لازم و کافی برای یکی بودن دو رخداد از یک واژه را آن بدانیم که معنی‌شناسی یکسانی داشته باشند (همان)؛ ولی با کدام برداشت از معنی؟ برای مثال، اگر معنای یک نام خاص را مدلول آن بدانیم، استدلالهایی مثل 'زهرة یک سیاره است بنابراین ناهید یک سیاره است'، منطقی معتبر می‌شود، ولی اگر معنای نام خاص را چیزی شبیه معنی (sense) فرگه‌ایی بگیریم، با تعابیر مستقل و غیریکسان از 'زهرة' و 'ناهید'، استدلال مذکور منطقی معتبر نخواهد بود. به هر روی، محدودیت معنی‌شناختی اینهمانی واژگان در یک استدلال یکی دیگر از محدودیتهای تعابیر قابل قبول هستند. در اینصورت، به نظر می‌رسد ترجیح معنی‌شناسی تعبیری بر معنی‌شناسی بازنمایی به معنی نادیده گرفتن ضعفهای معنی‌شناسی تعبیری در مقابل معنی‌شناسی بازنمایی است.

۵. استلزامهای لغوی به همان معنای استلزامهای منطقی معتبرند

تا اینجا گفتیم که استلزامهای منطقی به چه معنی معتبرند و گفتیم که چرا استلزامهای لغوی را معتبر می‌دانیم. در این بخش برآنم تا نشان دهم استلزامهای لغوی به همان معنایی معتبرند که استلزامهای منطقی.

در برداشت مرسوم از اعتبار منطقی گفتیم که یک استدلال را از آن رو منطقی معتبر می‌دانند که بخاطر صورت خود معتبر باشد. این برداشت از اعتبار منطقی بدین معنی است که منطق تنها به ویژگی‌های صوری جملات نظر دارد و به محتوی و موضوع سخن مقدمات و نتیجه استدلال اعتنایی ندارد. برخی فیلسوفان ویژگی 'بی‌اعتنایی به محتوی و موضوع سخن'، در علم منطق را کلیت (generality) یا خنثی بودن نسبت به موضوع (topic-neutrality) تعبیر کرده‌اند. این برداشت از منطق به خوبی در نقل قولی از فرگه قابل مشاهده است که در بخش دوم این

مقاله ارائه شد. از نظر شیر، نظریه ثبات جایگشتی توضیح قابل قبولی برای کلیت منطق ارائه می‌کند (Sher(2016), p.288): خاصه‌ها سرشتی گزینشی دارند؛ بدین معنی که به برخی ویژگی‌های اشیاء حساس و به برخی دیگر بی‌اعتنا هستند. برای مثال، خاصه شخص بودن به ویژگی جنسیت افراد بی‌اعتنا است، درحالی‌که خاصه زن بودن به جنسیت اشیاء حساس است و تحت جایگشتهای متفاوت افراد در یک دامنه حساسیت بیشتری از خود نشان می‌دهد. خاصه‌های فیزیکی نسبت به جاندار بودن یا نبودن اشیاء بی‌اعتنا هستند درحالی‌که خاصه‌های زیست‌شناختی به این ویژگی افراد حساس هستند و تحت جایگشتهای مختلف اشیاء در یک دامنه حساسیت بیشتری دارند. در اینصورت خاصه‌های فیزیکی نسبت به خاصه‌های زیست‌شناختی تحت جایگزینی افراد مختلف در یک دامنه حساسیت کمتری داشته و ثبات بیشتری دارند. در این میان، اینهمانی با خود، به عنوان خاصه‌ای منطقی، نسبت به همه جایگشتهای مختلف افراد در یک دامنه، جاندار باشد یا بی‌جان، عدد باشد یا غیر آن، حساسیتی ندارد، درحالی‌که خواص سایر شاخه‌های معرفتی فقط تحت برخی جایگشتهای ثبات دارند. بنابراین، منطق نسبت به سایر علوم درجه ثبات بیشتری دارد و کلی‌تر است.

اکنون، باید پرسید که آیا خنثی بودن نسبت به موضوع امری مطلق است یا مشکک. شیر اگرچه ثبات جایگشتی یا خنثی بودن نسبت به موضوع را مختص قوانین منطقی ندانسته و آن را در قوانین سایر علوم همچون هندسه و فیزیک نیز جاری می‌داند، قوی‌ترین شکل را آن در منطق جاری می‌داند و در واقع آن را فصل تمایز میان منطق و سایر علوم معرفی می‌کند (همان). با این حال، گومز دقیقاً بخاطر ابهام در خود مفاهیم کلیت و خنثی بودن نسب به موضوع، این ویژگی را حتی در منطق نیز مشکک می‌داند:

به نظر می‌رسد دیدگاه درست این باشد که ابعادی از درجات کاربردپذیری کلی وجود دارد که عبارات بر اساس آن رتبه بندی می‌شوند؛ درجه منطقی بودن قابل تصور برای یک عبارت با این رتبه بندی تأثیر می‌پذیرد. (Gomez-Torrente (2021), p.47)

مسئله ثبات تک موضعی (یا نقیض) و ثوابت دو موضعی تابعی صدقی (truth-functional) در منطق گزاره‌ها نمونه تمام عیار از خنثی بودن نسبت به موضوع سخن هستند. ولی، آیا عباراتی که سایر نظامهای منطقی به عنوان ثوابت منطقی می‌پذیرند در همین ثوابت خلاصه می‌شوند. لایکان فهرستی از استدلالهایی را ارائه می‌کند که تقریباً برای همه آنها می‌توان نظامی منطقی یافت که یکی از عبارات آن استدلال را به عنوان ثابت منطقی اختیار می‌کند. برخی از آنها عبارتند از (Lycan(1989), p.393):

x مجرد است \leftarrow x بی همسر است

x خیلی فلان صفت را دارد \leftarrow x فلان صفت را دارد

x اکنون F است \leftarrow در آینده x، F خواهد بود

x می داند که $P \leftarrow P$

ضرورتاً $P \leftarrow P$

x از y بزرگتر است و y از z بزرگتر است \leftarrow x از z بزرگتر است

F ای وجود دارد که همه G را V می کند \leftarrow همه G ها بوسیله F ای V می شود

R و R و Q یا R و نه P \leftarrow اگر P آنگاه Q

که « \leftarrow » به معنی استلزام است. منطقدانها در اینکه «و»، «یا»، تابع ارزشی و سورهای کلی و وجودی را به عنوان ثوابت منطقی انتخاب کنند شکی به خود راه نمی دهند. ولی کار به همین جا ختم نمی شود. «ضرورتاً» در منطق موجهات به عنوان ثابتی منطقی پذیرفته شده؛ «می داند» که «در منطق معرفت (به عنوان یکی از زیر شاخه های منطق موجهات) ثابتی منطقی محسوب می شود. در منطق زمان نیز «اکنون» ثابت منطقی منظور می شود. بعلاوه، منطقدانها عموماً اینهمانی (=) را بعنوان ثابتی منطقی در نظر می گیرند، و در اینصورت آیا سایر محمولهای حسابی همچون «بزرگتر است»، را نمی توان ثابت منطقی در نظر گرفت؟ با بالا رفتن در فهرست بالا ملاحظه می شود که می توان نظامهایی منطقی ساخت که به عنوان نظامهای رسمی پذیرفته شده اند و تنها تفاوت بین این نظامها این است که دامنه کاربرد و موضوع سخنشان کمتر و کمتر می شود و بیشتر و بیشتر با موضوعات خاص سروکار دارند. بدین طریق، «زیاد داشتن» از صفتی محصور به همان صفت می شود و «مجرد» و «بی همسر» صرفاً درباره مردان و وضعیت تأهل آنهاست. بنابراین لایکان بر آن است:

چرا «رونالد ریگان مجرد است» مستلزم آنستکه «رونالد ریگان بی همسر است»؟ زیرا، فارغ از اینکه چه مفردی بطور یکنواخت جایگزین N شود، معانی «مجرد» و «بی همسر» به گونه ای است که «N مجرد است» مستلزم آنستکه «N بی همسر است». [به همین طریق] چرا «رونالد ریگان بی همسر است» و به عکسبرداری کایرلیان باور دارد «مستلزم آنستکه «رونالد ریگان بی همسر است»؟ زیرا معنای "و" به گونه ای است که "S و T" مستلزم آنستکه "S" بدون توجه به اینکه چه جمله ای به طور یکنواخت جایگزین "S" و "T" شده است. بین این دو جمله توضیحی تفاوتی بین نوع این دو جمله توضیحی وجود ندارد بلکه تنها فقط بر سر درجات کلیت با هم متفاوتند. (Lycan(1989), p.396)

در اینصورت، آیا در این فهرست و هر فهرستی از استدلالها بین واژگانی که عموماً منطقی انگاشته می‌شوند و آنها که بطور مرسوم نامنتقی محسوب می‌شوند تمایزی اصولی وجود دارد؟ از نظر لایکان آنچه در این فهرست ملاحظه می‌شود این است که نمی‌توان بین نوع استدلالهای واقعاً منطقی و لغوی ناپیوستگی ملاحظه کرد. تنها چیزی که از پایین فهرست به بالا تفاوت کرده است محدودتر شدن موضوع سخن است نه نوع استدلالها: «منطقی بودن در مقابل لغوی بودن [یک استدلال] از سنخ درجه یا در بهترین حالت رتبه است» (Lycan(1989), p.393). بنابراین، تا زمانی که بین ثوابت منطقی و نامنتقی تمایز دقیقی برقرار نشود، نامنتقی انگاشتن اعتبار استدلالهایی لغوی همچون «بیژن مجرد است بنابراین بیژن بی همسر» فقط می‌تواند از سنخ یک دگم باشد: یک استدلال را از آن رو منطقیاً معتبر می‌خوانیم که بخاطر صورت منطقی خود معتبر باشد؛ صورت منطقی یک استدلال را ثوابت منطقی آن تعیین می‌کند؛ منطقی بودن و نامنتقی بودن یک عبارت نه یک ویژگی مطلق بلکه نسبی است؛ استدلالهای لغوی حاوی واژگانی هستند که اگرچه نه به اندازه واژگان منطقی گزاره‌ها، بخاطر معنی یا شرایط صدق خود واجد خصوصیت واژگان منطقی هستند و بنابراین استدلالهای لغوی به همان صورتی معتبرند که استدلالهای منطقیاً معتبر.

پیش از اتمام این بخش لازم است که به دو نکته اشاره کنم. نخست اینکه ممکن است پرسیم که اگر منطقی بودن یا نبودن واژگان جملات یک استدلال سرشتی نسبی دارد، چرا نتوان واژگان «گره» و «پستاندار» را در استدلال «x گره است بنابراین x پستاندار است» منطقی انگاشت. در اینجا نیز این واژگان محصور به نوع خاصی از موجودات زنده می‌شوند که فقط از نظر کلیت با سایر واژگان منطقی تفاوت دارند. لازم به گفتن نیست که اگر این عبارات را منطقی محسوب کنیم، این استدلال را بجای اینکه بطور تجربی (زیست‌شناختی) معتبر بدانیم، باید منطقیاً معتبر محسوب کنیم. پاسخ این است که: استدلال «بیژن مجرد است بنابراین بیژن بی همسر است» را در نظر بگیرید. آیا وضعیتی قابل تصور است که فردی مجرد باشد ولی بی همسر نباشد؟ اگر جواب مثبت به این پرسش دهید، به شما خواهند گفت که زبان فارسی نمی‌داند و مشکل شما جهل نسبت به زبان فارسی است نه منطقی. در مقابل اگر پرسید که آیا وضعیتی قابل تصور است که شی‌ای گره باشد ولی پستاندار نباشد، در پاسخ می‌توان گفت: برخلاف استدلال قبل به راحتی می‌توان تصور کرد که فناوری هوش مصنوعی و سایر فناوری‌های لازم چنان پیشرفت کرده باشند که گره‌ای طراحی کرده باشند که اساساً حیوان طبیعی نباشد، چه رسد به پستاندار بودن. در اینصورت ملاحظه می‌شود که ارتباط «مجرد» و

بی همسر، برخلاف ارتباط، گربه، و، پستاندار، از نوع ارتباط زبانی و لغوی است و برخلاف استدلال، x گربه است بنابراین x پستاندار است، سرشت پیشنی بودن استدلالهای منطقی در استدلال، بیژن مجرد است بنابراین بیژن بی همسر است، حفظ می شود.

نکته دوم این است که این برداشت از اعتبار استدلالهای لغوی همچون بیژن مجرد است بنابراین بیژن بی همسر است، فارغ از پذیرش پیش فرض معنایی (meaning postulate)، هر آنکس مجرد است، بی همسر است، است. اغلب استدلال شده است استدلالهای لغوی به خودی خود منطقاً معتبر نیستند و فقط با اضافه کردن پیش فرضهای معنایی به عنوان مقدمه‌ایی محذوف (یا اضماری) می توان از آنها استدلالی منطقاً معتبر ساخت. این طرفند، اگرچه به عنوان روشی برای بررسی منطقی این استدلالها مد نظر بوده ولی همواره این پرسش را با خود حمل می کند که در مورد هر استدلالی پیش فرضهای معنایی چه هستند. بعلاوه، رید به درستی استدلال می کند که اگر بیژن مجرد است بنابراین بیژن بی همسر است، منطقاً نامعتبر باشد (یعنی مقدمه صادق و نتیجه کاذب باشد)، جمله کلی، هر آنکس مجرد است، بی همسر است، دست کم بخاطر مورد بیژن، صادق نیست و بنابراین استدلال، بیژن مجرد است و هر مجردی بی همسر است بنابراین بیژن بی همسر است، دارای مقدمه‌ایی کاذب است و صحت (soundness) ندارد (Read(1994), p.258). حال آنکه در استدلالی که تا کنون دیده‌ایم، بخاطر معنای ثوابت منطقی، مجرد، و بی همسر، استدلال، بیژن مجرد است بنابراین بیژن بی همسر است، خود نمایش یک صورت استدلالی معتبر است.

۶. نتیجه گیری

استدلالهای لغوی عموماً استدلالهایی محسوب شده‌اند که منطقاً معتبر نیستند. با این حال در این ویژگی با استدلالهای منطقاً معتبر شریکند که بدون باور به نتیجه استدلال نمی توان (نباید، دلیلی ندارد یا ...) به مقدمات آن باور داشت. این امر موجب شده تا در کار تحلیل اعتبار منطقی بوسیله قیود هنجاری بر باور به مقدمات و نتیجه یک استدلال اختلال ایجاد شود. آنچه در این مقاله بر آن تاکید شد آن است که بخاطر ابهام در معنای کلیت و خنثی بودن نسبت موضوع سخن، به عنوان ویژگی صوری منطق، منطقی و نامنطقی بودن واژگان در جملات یک استدلال امری مطلق نبوده و با محدودتر کردن موضوع سخن می توان واژگان ظاهراً نامنطقی را منطقی خواند. در اینصورت به نظر می رسد تنها ملاحظات نامنطقی است که موجب می شود واژه‌ایی را

منطقی یا نامنطقی محسوب کنیم. در این صورت، به نظر نگارنده تحلیل اعتبار منطقی بوسیله قیود هنجاری بر باورها، راه حلی منطقی برای توضیح اختلافات منطقی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله با حمایت مالی صندوق حمایت از پژوهشگران (INFS) و دانشگاه اصفهان با شماره طرح ۴۰۰۴۴۸۱ به عنوان بخشی از انجام تعهدات دوره پسا دکتری نوشته شده است.
۲. اشیاء معمولی مانند مدلول نام، بیژن، خاصه‌هایی از سطح صفر، خاصه‌هایی مثل، منطقدان بود، خاصه‌ای از سطح اول، P^0 عبارتست از یک ویژگی انسان بودن، متعلق به سطح دوم و به همین ترتیب.
۳. هر دو این خوانشها از اچمندی متعلق به مک‌فارلین (2021, p.141) است.

کتاب‌نامه

- Bonnay, D. (2008). Logicality and invariance. *The Bulletin of Symbolic Logic*, 14(1), 29–68.
- Etchemendy, J. (1990). *The concept of logical consequence*. Cambridge, MA: Harvard University press.
- Field, Hartry. (2015). What is validity. In C. R. Caret, O. Hjortland (eds), *Foundation of logical consequence*. Oxford University Press.
- Field, Hartry. (2009a). "Pluralism in Logic." *Review of Symbolic Logic*
- Frege, Gottlob. (1979). *Posthumous Writings*. Edited by Hans Hermes, Friederich Kambartel, and Friederich Kaulbach. Chicago: University of Chicago Press.
- Gomez-Torrente, Mario. (2021). *The Problem of Logical Constants and the Semantic Tradition: From Invariantist Views to a Pragmatic Account*. In *The Semantic conception of logic*. Edited by Sagi, Gil and Woods, Jack, Cambridge
- Lycan, W. (1989). Logical constants and the glory of truth conditional semantics. *Notre Dame Journal of Formal Logic*, vol 30, No3, 390–400.
- MacFarlane, J. (20221). *Philosophical logic*. Routledge
- MacFarlane, J. (2017). *Is Logic a Normative Discipline?* Presented in Conference on normativity of logic, university of Bergen.
- Peacocke, C. (1976). What is a logical constant? *The Journal of Philosophy*, 73(9), 221–240.
- Read, Stephen. (1994). Formal and material consequence. *Journal of Philosophical Logic*, vol 23, No 3, 247–265.
- Sher, G. (1991). *The bounds of logic: a generalized viewpoint*. Cambridge, MA: MIT Press

Sher, Gila. (2016). *Epistemic Friction*, Oxford university press

Sher, Gila. (2021). *Invariance and Logicality in Perspective*. In *The Semantic conception of logic*. Edited by Sagi, Gil and Woods, Jack, Cambridge

Tarski, Alfred (1983a). "On the Concept of Logical Consequence." In: *Logic, Semantics, Metamatematics*. Ed. by John Corcoran. Indianapolis: Hackett, pp. 409–420.

Zinke, Alexandra. (2021). *Reinterpreting logic*, In *The Semantic conception of logic*. Edited by Sagi, Gil and Woods, Jack, Cambridge



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی